



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و نود و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش پنجم

تیترا

«حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انسِ عظیم داشت در نماز و مناجات با حق.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۵

میر شد محتاجِ گرمابه سحر

بانگ زد: سنقر، هلا بردار سر

*سنقر: پرنده‌ای شکاری و خوش خط و خال مانند باز. در اینجا از اعلام ترکان و نام غلام است.

امیری هنگام سحر، به حمام نیاز پیدا کرد. بنابراین غلام خود را صدا زد و گفت: «آهای سنقر، از خواب بیدار شو!»

به عبارتی ما به عنوان من‌ذهنی در این لحظه که فاصله بین روشنایی ذهن و روز است، متوجه می‌شویم که پر از همانیدگی و درد هستیم و نیاز داریم که در حمام فضای یکتایی به وسیله خرد و حکمت زندگی شسته شویم. بنابراین به قسمت اصلی خود که از جنس خداست با فضاگشایی بانگ می‌زنیم که از خواب بیدار شو، این لحظه وقت شستشو از همانیدگی‌ها در حمام فضای گشوده شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۶

طاس و مندیل و گل از آلتون بگیر

تا به گرمابه رویم ای ناگزیر

*طاس: نوعی کاسه مسی، لگن

*مندیل: حوله



*آلتون: زَر، طلا، از نام‌های زنان و کنیزکان ترک.

ای غلام، ای هشیاری حضور که برای رهایی از همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن به ناچار باید به حمام فضای یکتایی برویم، ابزارهای شستشو و انداختن دردها و همانیدگی‌ها را از کنیزکی به نام آلتون، از خدا یا یک انسان زنده شده به او بگیر تا با فضاگشایی به حمام فضای یکتایی رفته و دردها و عقل من‌ذهنی را بشوییم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۷

سُنُقَر آن دَم طاس و مَندیلی نکو

برگرفت و رفت با او دو به دو

*سُنُقَر: پرنده‌ای شکاری و خوش خط و خال مانند باز. در اینجا از اعلام تُرکان و نام غلام است.

*طاس: نوعی کاسه مسی، لگن

*مَندیل: حوله

سنقر، هشیاری حضور، آن لحظه طاس و حوله‌ای مناسب یعنی ابزارهای شستشو و انداختن همانیدگی‌ها را فراهم کرد و همراه با امیر، من‌ذهنی، رفت.

نکته: درعین حال که ما من‌ذهنی داریم، می‌توانیم به جان اصلی خودمان که فعلاً ضعیف است نیز هشیار شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۸

مسجدی بر ره بُد و بانگِ صَلا

آمد اندر گوشِ سُنُقَر در ملا



*صَلَا: مخفّف صلاةً به معنی نماز

در میانه راه مسجدی قرار داشت و در این لحظه بانگ «حی علی الصلاة» بشتاب به سوی نماز، به گوش سنقر رسید. به بیان دیگر وقتی جان ما بیدار می شود، مسجد که نماد فضای یکتایی این لحظه است آشکار شده و از آن بانگ یکی شدن با زندگی می آید، به محض اینکه گوش جان ما آن را می شنود، می خواهد تعظیم کند و با خدا یکی شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۹

بود سنقر سخت موع در نماز

گفت ای میر من ای بنده نواز

*موع: حریص، آزمند، مشتاق

سنقر، اصل و هشیاری حضور در انسان، نسبت به زنده شدن به خدا بسیار علاقه مند بود؛ از این رو خطاب به امیر که نماد من ذهنی است گفت: ای امیر من، ای که بنده نوازی...

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۰

تو بر این دگان زمانی صبر کن

تا گزارم فرض و خوانم لم یکن

تو دقایقی چند در این دکان ذهن صبر کن، ساکت و آرام باش، به عنوان من ذهنی فکرها را بالا نیاور تا من نمازم را به جا آورم و «لم یکن» را بخوانم. یعنی با فضاگشایی اقرار کنم که همتا و شبیه خدا در این جهان وجود ندارد و من نیز به عنوان امتداد خدا از جنس او هستم و نظیر ندارم. بنابراین خودم را با چیزی و کسی مقایسه نمی کنم و چیزهایی را که ذهن نشان می دهد به مرکز نمی آورم، به آنها توجه نمی کنم و من ذهنی را نمی سازم.



نکته ۱: جان اصلی انسان بسیار حریص است که به خداوند زنده شود، اما جان ذهنی و قسمت همانیده انسان دوست دارد من ذهنی را حفظ کند.

نکته ۲: طرز برخورد ما با من ذهنی خودمان و دیگران باید با نرمی، لطافت و فضاگشایی باشد. ما نمی توانیم خودمان و دیگران را با تنبیه و خشونت تغییر داده و از من ذهنی بیرون بیاوریم.

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»

«و نه هیچ کس مثل و مانند و همتای اوست.»

[«لَمْ يَكُنْ» یعنی مرتب بگوییم که غیر از خدا کسی نیست، او نظیر ندارد و ما هم که از جنس او هستیم، نظیر نداریم. درک این مطلب ما را به خداوند وصل می کند.]

قرآن کریم، سوره بینه (۹۸)، آیه ۱

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.»

«کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردارند تا برایشان برهانی روشن بیاید.»

[کسی که من ذهنی دارد این چیزها را درک نمی کند، او می خواهد با ذهن بفهمد و بر او ثابت شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۱

چون امام و قوم بیرون آمدند

از نماز و وردها فارغ شدند



وقتی که پیش نماز و نمازگزاران، همان کسانی که به سنقر کمک کردند تا تسلیم شود، از نماز و دعا فارغ شدند و از در مسجد بیرون آمدند، سنقر در فضای یکتایی تنها ماند و به حضور زنده شد.

نکته: در اینجا پیش نماز و نمازگزاران، مولانا و برنامه گنج حضور است که به ما کمک می کند تا وارد مسجد فضای یکتایی شویم، سپس فرم ها کنار می روند و ما با خدا یکی می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۲

سُنقر آنجا ماند تا نزدیک چاشت

میر، سُنقر را زمانی چشم داشت

*چاشت: ظهر، میانه روز

اما سُنقر تا نزدیک ظهر و تسلیم کامل و یکی شدن با زندگی، در مسجد فضای یکتایی ماند و صبر کرد. آن امیر مدتی منتظر او نشست و حواسش بود سُنقر که نماد هشیاری است دیر کرده و به ذهن برگشته است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۳

گفت: ای سُنقر چرا نایی برون؟

گفت: می نگذاردم این دُوفنون

*دُوفنون: صاحب فن ها، دارای هنرها، منظور خداوند حکیم است.

امیر، از بیرون مسجد فریاد زد: «ای سنقر، چرا بیرون نمی آیی؟»

سنقر جواب داد: «این خداوند صاحب فن و هنر نمی گذارد از مسجد یکتایی بیرون بیایم.»



نکته: اگر ما فضا را باز و ذهن را خاموش کنیم و از ستیزه‌جویی و مقاومت دست برداریم و با خودمان با احترام رفتار کنیم، ممکن است من ذهنی اجازه دهد ما مدتی روی خود کار کرده، از ذهن خارج شویم و در این لحظه ساکن گردیم، من ذهنی هم به عنوان امیر کاری به کار ما نداشته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۴

صبر کن، نک آمدم ای روشنی

نیستم غافل، که در گوش منی

ای امیر، اندکی صبر کن، همین الآن بیرون می‌آیم، از تو غافل نیستم می‌دانم که منتظر من هستی.

نکته: ما به عنوان هشیاری اگر به ذهن برگردیم، من ذهنی دوباره فعال می‌شود، پس با احترام او را به صبر و سکوت دعوت می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۵

هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد

تا که عاجز گشت از تیباش مرد

*تیباش: عشوه و فریب، در اینجا یعنی تأخیر و درنگ

آن امیر هفت مرتبه غلام را صدا زد یعنی مدت زیادی گذشت و من ذهنی بی‌کار ماند تا اینکه از تأخیر و درنگ غلام بی‌تاب شد.



[به عبارتی ما تسلیم می شویم و فضا را باز می کنیم، ولی فوراً فضا را می بندیم، چرا که من ذهنی منتظر است و دوباره ما را به ذهن می کشد. ولی اگر ما فضا را باز کنیم، صبر کرده و من ذهنی را ساکت کنیم، در اینصورت ظهر می شود، من ذهنی نفوذ خود را از دست می دهد و خداوند نمی گذارد از فضای یکتایی بیرون بیاییم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۶

پاسخش این بود می نگذاردم

تا برون آیم هنوز ای محترم

هشیاری چنین پاسخ می داد: «ای من ذهنی محترم صبر کن، چرا که اجازه نمی دهد از مسجد فضای یکتایی بیرون بیاییم.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۷

گفت: آخر مسجداندر، کس نماند

کیت وا می دارد؟ آنجا کت نشاند؟

امیر یا همان من ذهنی گفت: «ای سنقر، آخر در مسجد کسی نمانده است، چه کسی تو را در آنجا نگه داشته و نمی گذارد بیرون بیایی؟»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۸

گفت: آنکه بسته استت از برون

بسته است او هم مرا در اندرون



سنقر، جان اصلی ما در پاسخ به امیر، من ذهنی، گفت: «ن کسی که تو را از بیرون بسته است و تو نمی توانی وارد مسجد شوی، همان کس مرا نیز از درون بسته است و اجازه خروج از مسجد را به من نمی دهد.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۹

آنکه نگذارد تو را کآیی درون

می‌بگذارد مرا کآیم برون

آن کسی که به دلیل داشتن هشیاری جسمی، به تو اجازه نمی دهد به فضای یکتایی بیایی، همان کس نمی گذارد من که از جنس هشیاری خالص هستم، از فضای یکتایی این لحظه بیرون بیایم.

نکته: در فضای گشوده شده این لحظه ما با خدا یکی شده و به وحدت می‌رسیم و دیگر نمی توانیم از آن خارج شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۰

آنکه نگذارد کز این سو پا نهی

او بدین سو بست پای این رهی

*رهی: رونده، سالک، غلام و بنده

آن کسی که نمی گذارد تو پایت را به مسجد یکتایی بگذاری همان کس در فضای یکتایی این لحظه پای مرا بسته و نمی گذارد قدم به بیرون بگذارم و وارد ذهن شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۱

ماهیان را بحر نگذارد برون

خاکیان را بحر نگذارد درون



برای مثال، همانطور که دریا مانع می‌شود که ماهی‌ها بیرون از آب بروند، همانگونه نیز نمی‌گذارد ساکنان خشکی بدون تجهیزات لازم وارد دریا شوند. مولانا با استفاده از این تمثیل به روشنی بیان می‌کند که بحر یکتایی به ماهیان، کسانی که با فضاگشایی از من‌ذهنی رها گشته و از جنس اصل خود شده‌اند، اجازه خروج از این فضا را نمی‌دهد، و همچنین بحر یکتایی خاکیان، من‌های ذهنی را که از جنس جسم و همانیدگی‌ها هستند، نیز نمی‌گذارد به درون فضای یکتایی بیایند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۲

اصل ماهی آب و حیوان از گل است

حیله و تدبیر اینجا باطل است

زیرا همانطور که اصل ماهی از آب است و اصل حیوانات خشکی از گل، ریشه انسانی که با فضاگشایی از همانیدگی‌ها آزاد شده و به خدا تبدیل شده از جنس هشیاری حضور و نظر است. و اصل انسانی که من‌ذهنی دارد از جنس حیوان، فرم و همانیدگی‌هاست. بنابراین هر گونه چاره جویی و تدبیر من‌ذهنی و اندیشیدن بر حسب همانیدگی‌ها باطل و بیهوده است و نمی‌تواند ما را به خدا زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۳

قفل زفت است و گشاینده خدا

دست در تسلیم زن واندر رضا

*زفت: سستبر، بزرگ

این قفل من‌ذهنی که در اثر حرکت سریع فکرها حول محور همانیدگی‌ها در هر لحظه ایجاد می‌شود بسیار سخت و پیچیده است و فقط خداست که می‌تواند آن را باز کند. پس تو ای انسان، درمقابل وضعیت این لحظه تسلیم باش، آنچه



را که ذهنت نشان می‌دهد مهم ندان و با رضایت کامل اجازه بده خداوند از طریق «قضا و کُن فکان» روی تو کار کند و قفل من ذهنی‌ات را بگشاید.

نکته ۱: انسان ناراضی من ذهنی دارد، حالش همواره بد است و در حال شکایت از وضعیت‌ها و زندگی به ثمر نرسیده‌اش است، او فکر می‌کند که هیچگاه زندگی نکرده است و در آینده به زندگی خواهد رسید. اما انسانی که رضا دارد خود را از جنس زندگی می‌داند، حالش همیشه خوب است، در این لحظه حاضر است، اتفاقات برایش مهم نیستند، به هر چیزی که اتفاق می‌افتد رضا می‌دهد و همواره تسلیم است.

نکته ۲: راضی بودن به اتفاق و وضعیت این لحظه معنی‌اش این نیست که ما نمی‌خواهیم آن‌ها را عوض کنیم، بلکه ما می‌خواهیم آن‌ها را با فضاگشایی، خرد و صنع زندگی عوض کنیم، چرا که می‌دانیم قفل‌ها و چالش‌های من ذهنی هرگز با تدبیرها و فکرهای من ذهنی باز نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۴

ذره ذره گر شود مفتاح‌ها

این گشایش نیست جز از کبریا

اگر تمام ذرات هستی تبدیل به کلید شوند، باز هم نمی‌توانند قفلِ سخت من ذهنی را باز کنند، چرا که این قفل فقط و فقط با فضاگشایی، مهم ندانستن آنچه که ذهن نشان می‌دهد و تسلیم در برابر «قضا و کُن فکان» خداوند باز می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۵

چون فراموشت شود تدبیر خویش

یابی آن بخت جوان از پیر خویش



هر گاه با مهم ندانستن و توجه نکردن به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد تدبیر من‌ذهنی و افکار همانیده را رها کنی و آن را به فراموشی بسپاری، در اینصورت آن بخت جوان، بیداری، دید عدم و بینش زندگی را از خدا و فضای گشوده شده درونت می‌گیری و از زندگی آگاه می‌شوی.

نکته ۱: اگر ما به جای فضاگشایی از تدبیر من‌ذهنی استفاده کنیم و با فکرهای من‌ذهنی بخواهیم مشکلات خود را حل کنیم فقط زندگی خود را تلف کرده، تبدیل به مسئله، مانع و دشمن می‌کنیم.

نکته ۲: در ذات من‌ذهنی مسئله‌سازی، مانع‌سازی، درد‌سازی و اتلاف زندگی وجود دارد؛ شما نمی‌توانید بگویید که من سعی می‌کنم برای خودم مسئله نسازم همینکه به یک چیز ذهنی توجه می‌کنید و مرکز شما تبدیل به جسم می‌شود شما مسئله‌ساز، درد‌ساز و مانع‌ساز می‌شوید. بقایای دردها نیز در شما باقی می‌ماند و باید بعداً برای رفع آن‌ها چاره‌اندیشی کنید، بنابراین بهتر است اصلاً به آنچه که ذهن نشان می‌دهد توجه نکنید و آن را به مرکزتان نیاورید.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۳

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...»

«کلیدهای آسمان‌ها و زمین نزد اوست ...»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶

چون فراموش خودی، یادت کند

بنده گشتی، آنکه آزادت کنند

هر گاه من‌ذهنی، تدبیر و عملش را فراموش کنی، مرتب با فکر بعد از فکر آن را نسازی و بزرگ نکنی و هر لحظه به صورت «من» بالا نیایی خداوند تو را یاد می‌کند و چون در این لحظه با تسلیم، فضاگشایی و رضا بنده خدا شدی؛ در اینصورت زندگی تو را از من‌ذهنی، همانیدگی‌ها و دردها آزاد و رها می‌کند.



نکته: در این داستان نیز سنُّقر نگران من ذهنی‌اش نبود، خودش را به عنوان من ذهنی فراموش کرد، به امیر صبر کردن را یاد داد و با او چنان با احترام برخورد کرد که مقدار زیادی از هشیاری‌اش آزاد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶

از سخن‌گویی مجوید ارتفاع

منتظر را به ز گفتن، استماع

*ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جستن

*استماع: شنیدن، گوش دادن

هرگز نخواهید از طریق حرف زدن و فکر کردن درباره چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به عنوان من ذهنی بلند شوید و من ذهنی خود را بسازید، زیرا برای کسی که فضا را می‌گشاید و منتظر کمک خداوند و زنده شدن به زندگی است، گوش دادن بهتر از حرف زدن به عنوان من ذهنی است.

نکته: شما باید هر لحظه ذهنتان را خاموش کنید و اجازه دهید زندگی از طریق شما سخن بگوید، نه اینکه با فکرهای همانیده و آوردن چیزهای ذهنی به مرکزتان هر لحظه من ذهنی خود را ببافید.

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۶

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»

«و گفتند: ای مردی که قرآن بر تو نازل شده، حقا که تو دیوانه‌ای.»

[اگر انسان فضاگشایی کند و به هرچیز دون و پستی که ذهن نشان می‌دهد تعظیم نکند، در اینصورت انسان‌های

من ذهنی او را دیوانه خطاب خواهند کرد.]



قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۰-۱۱

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ. وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.»

«و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده‌ایم. هیچ پیامبری بر آن‌ها مبعوث نشد، جز آنکه مسخره‌اش کردند.»

[ما نیز هر کسی را که می‌آید می‌گوید من ذهنی، من اصلی شما نیست، یک «من» دیگری وجود دارد و شما باید فضا را باز کنید، سبک زندگی‌تان را عوض کرده و چیزهای جامد را در مرکزتان نگذارید و برحسب الگوهای جامد زندگی نکنید، بلکه برحسب صنوع زندگی کنید، مسخره می‌کنیم. باید از خودمان پیرسیم آیا ما کسی را که می‌خواهد به حضور برسد و آثار مولانا را می‌خواند و یا مثلاً شخص خود مولانا را مسخره نمی‌کنیم؟]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۴-۱۵

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ. لَقَالُوا إِنَّمَا سَكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ.»

«اگر بر ایشان از آسمان دری بگشاییم که از آن بالا روند، گویند: چشمان ما را جادو کرده‌اند، بلکه ما مردمی جادوزده هستیم.»

[دیدن برحسب همانندگی‌ها همان جادو شدن است. حال زمانی که خداوند با بی‌مرادی به ما پیغام می‌دهد و می‌گوید فضا را باز کن، مرا به مرکزت بیاور و شکایت نکن، ما همچنان مقاومت کرده، می‌گوییم ما به جادوزدگی عادت کرده‌ایم و دلمان می‌خواهد برحسب همانندگی‌ها ببینیم.]



قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۲-۲۳

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ. وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ.»

«و بادهای آبستن کننده را فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب ساختیم و شما را نرسد که خازنان آن باشید. هرآینه ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و بعد از همه باقی می مانیم.»

[بادهای آبستن کننده همان «دم» زندگی است که اگر انسان فضا را بگشاید و این «دم» را در دردها و رنجشها ذخیره نکند، در اینصورت خداوند او را به بی نهایت و ابدیت خود زنده می گرداند؛ و در حقیقت آنچه که باقی می ماند فقط خود زندگی است و همه چیز جز ذات او بر باد فنا و نیستی می رود؛ بنابراین ما باید از جنس خداوند شویم.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۴۲۵

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ. وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.»

«و می دانیم چه کسانی از شما از این پیش رفته اند و چه کسانی واپس مانده اند. و پروردگار تو همه را محشور می گرداند، زیرا اوست که حکیم و داناست.»

[عده ای به زندگی زنده شده اند و عده ای نیز دنبال آن ها می روند تا به زندگی زنده شوند، چرا که همه چیز خداوند است. پس ما نیز باید به او زنده شویم.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۶

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.»

«ما آدمی را از گل خشک، از لجن بویناک آفریدیم.»

[لجن بویناک همان من ذهنی است که به اطراف بوی درد می پراکند.]



قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۸۲۹

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰوٰتٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوٰنٍ. فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِیْنَ.»

«و پروردگارت به فرشتگان گفت: می خواهم بشری از گل خشک، از لجن بویناک بیافرینم. چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.»

[به عبارتی وقتی خداوند انسان را از من ذهنی بیرون آورده و به خود زنده می کند، باید همه به چنین انسانی سجده کنند، ولی من ذهنی سجده نمی کند چون نماینده شیطان است.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۰-۳۳

«فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ. اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی اَنْ یَّکُوْنَ مَعَ السَّاجِدِیْنَ. قَالَ یٰۤاِبْلِیْسُ مَا لَکَ اَلَّا تَکُوْنَ مَعَ السَّاجِدِیْنَ. قَالَ لَمَ اَکُنْ لِّاَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلٰوٰتٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوٰنٍ.»

«فرشتگان همگی سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد که با سجده کنندگان باشد. گفت: ای ابلیس، چرا تو از سجده کنندگان نبودی؟ گفت: من برای بشری که از گل خشک، از لجن بویناک آفریده‌ای سجده نمی کنم.»

[هر کسی از جنس خدا و زندگی بوده و به بی نهایت و ابدیت او زنده باشد، فرمانبردار خداست. از طرفی ابلیس و نماینده اش من ذهنی قادر به دیدن انسان زنده به حضور نیستند.]



قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۴۳۶

«قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايُّكَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ.»

«گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی. تا روز قیامت بر تو لعنت است. گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده.»

[خداوند شیطان و من ذهنی را از فضای یکتایی بیرون می‌کند و آن‌ها را مورد لعنت خود قرار می‌دهد.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۷۳۸

«قَالَ فَايُّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.»

«گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی. تا آن روزی که وقتش معلوم است.»

[خداوند تا زمانی که انسان دوباره از لجن بویناک ذهن بیرون بیاید، به ابلیس مهلت داده که بر سر راه انسان قرار بگیرد.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۹۴۰

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.»

«گفت: ای پروردگار من، چون مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم، مگر آن‌ها که بندگان با اخلاص تو باشند.»

[بدی‌ها، همان همانیدگی‌ها هستند که با دیدن ذهنی در نظر ما بسیار زیبا جلوه می‌کنند، ولی اگر با فضاگشایی مرکز را

عدم کنیم ابلیس و من ذهنی که نماینده اوست نمی‌تواند ما را گول بزند و چیزها را به مرکز ما آورده منحرفمان کند.]



قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۱۴۳

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ.»

«گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می‌رسد. تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند. و جهنم میعادگاه همه آن‌هاست.»

[راه راستی برای ما همان راه انسان به حضور رسیده است که با خداوند یکی شده است، و اگر ما فضا را باز کنیم، ابلیس، من ذهنی خودمان و من ذهنی دیگران نمی‌توانند هیچ اثری روی ما بگذرانند، ولی اگر چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکز بیاوریم، جهنم افسانه من ذهنی را ملاقات خواهیم کرد.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۸۹۹

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«به ستایش پروردگارت تسبیح کن و از سجده کنندگان باش. و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد.»

[ما باید جزو سجده کننده‌گان باشیم یعنی مرتب با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم، تسلیم شویم و آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانیم تا به مرکزمان نیاید و اینقدر به اینکار تعهد داشته باشیم تا مرگمان نسبت به من ذهنی که معادل با یقین یعنی زنده شدن به زندگی و استفاده نکردن از معلومات ذهنی است فرارسد.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری



منابع: برنامه ۹۷۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com